



جرج برناردشا، نمایشنامه مرد سرنوشت را در سال ۱۸۹۶، یعنی درست صدسال پس از فتح مشهور ناپلئون در جنگ لودی و شاید به مناسبت یکصدمین سالگرد این واقعه تاریخی نوشته است. این نمایشنامه که حوادث آن در ماه می ۱۷۹۶ میلادی رخ می دهد، ناپلئون را در بیست و هفت سالگی و چهل و هشت ساعت پس از فتح لودی روایت می کند. او در همپانسرایی کوچکی است و منتظر رسیدن نامه های خصوصی و دستورهای کتبی نظامی است که از پاریس برایش فرستاده اند اما در اثر اتفاقی این نامه ها در دیده شدند و ماجراهای بعدی که بیچ در بیچ و جذاب هستند اتفاق می افتد. خواننده با خواندن این نمایشنامه می تواند در خلال یک داستان دراماتیک و عاشقانه از بسیاری از اتفاقات تاریخی فضای آن زمان آگاه شود. از جمله نکات این نمایشنامه آشنایی با خصوصیات جامعه فرانسه در دهه اول انقلاب کبیر فرانسه، عادات و اخلاق ناپلئون و خصوصیات اخلاقی زورقین همسر ناپلئون است. در نخستین سال های انقلاب فرانسه اغلب رسوم و آداب کهن که تا آن زمان در جامعه فرانسه رایج بود تغییر کرد و یک سلسله تحولات در روابط افراد به خصوص در روابط میان افسران و سربازان ارتش انقلابی به وجود آمد. انقلابیونی می خواستند به تبعیت از شعارهای انقلابی برادری و برابری را در نظامی گری و ارتش ایجاد کنند در نتیجه احترام از برادری زبردست از مافوق را از بین ببرند و در دوره ای که حوادث این نمایشنامه روایت می شود هنوز این جو غالب است و به همین دلیل متلاک ستوان ارتش می تواند با کمال آزادی و تا حدودی خارج از قلمرو نژاقت با ژنرال مافوق خودش صحبت کند. یکی دیگر از موارد جالب این نمایشنامه این است که خواننده اثر باید تصور ناپلئون مقتدر فرانسه را به کلی از ذهن پاک کند زیرا در تاریخچه که وقایع نمایشنامه رخ می دهد او فقط یک ژنرال ۲۷ ساله است که در ابتدای راه با رفتن از پله های ترقی است. چون ناپلئون سه سال بعد از جنگ لودی پس از یک کودتای نظامی مرد شماره یک جمهوری فرانسه شد. او چهار سال و اندی پس از این کودتا مسیر انقلاب کبیر فرانسه را به کلی تغییر داد و به عنوان امپراتور ناپلئون اول بر تخت قدرت نشست. بنابراین مردی که مدارج سربازی خود را زیر پرچم انقلاب کبیر طی کرده بود سرانجام همان انقلاب را به عنوان وسیله ای برای احیای شیوه سلطنت رسیدن به تاج و تخت امپراتوری به کار برد. ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۶۹ در جزیره کرس به دنیا آمد. خانواده اش اصالتاً ایتالیایی و از اشراف پادگان بودند. اما تاریخی که ناپلئون مدارج ترقی خود را در ارتش فرانسه می پیومد، خانواده او از لحاظ مالی به پایه افراد عادی تنزل پیدا کرده بودند و به همین دلیل اخلاق و رفتار او بیشتر به مردم عادی شباهت داشت تا به مردی با خصوصیات اشرافی و گویا به همین دلیل است که از خشونت و زمختی و بددعنی که از طبقات پایین جامعه کسب کرده بود را حتا بعد از رسیدن به مقام سلطنت با خود داشت. تا جایی که وقتی عصبانی می شد حرف هایی که از دهان افراد طبقات پایین جامعه درمی آمد را میزد و اطرافیان و وزیرانش که اغلب از میان خانواده های اصیل و طبقات تشرافی فرانسه بودند این موضوع را تحمل می کردند. برناردشا اغلب این روحیات ناپلئون را در نمایشنامه خود منعکس کرده است و لحن بی قید و و عاری از تکلف پیشخدمت های او به ویژه در قسمت هایی که ناپلئون مشغول صحبت با ژورف گراندی (صاحب مهمانخانه) است نباید باعث تعجب خواننده باشد. این نمایشنامه با مقدمه ای مفصل به قلم جواد شیخ الاسلامی مترجم اثر منتشر شده و در سال ۱۳۸۵ اولین نسخه آن منتشر شده است. مرد سرنوشت نمایشنامه ای با چهار شخصیت شامل ژنرال بناپارت، ژورف صاحب مهمانخانه، بانوی ناشناس دوست ژورقین همسر ناپلئون و ستوان فرانسوی بیچ مخصوص است. برناردشا ۶۰ نمایشنامه از خود به جا گذاشته است و در آثارش تلفیقی از طنز معاصر و تمثیل تاریخی استفاده می کرد و تبدیل به برجسته ترین نمایشنامه نویسی دوران خود شد و در سال ۱۹۳۵ توانست برنده جایزه نوبل ادبیات شود. برناردشا بعد از شکسپیر توانمندترین نمایشنامه نویسی انگلیسی محسوب می شود. از معروف ترین کتاب های برناردشا می توان به خانه های اجاره ای، سرباز شکلاتی و مرد سرنوشت اشاره کرد. او در سال ۱۹۵۰ در روزی مثل امروز درگذشت. به احترام این نویسنده هرسال جشنواره تئاتری با نام او برگزار می شود. جشنواره تئاتر جرج برنارد شا یک جشنواره معتبر است که هر ساله در شهر انتاریو در کانادا برگزار شده و دومین رپرئوار معتبر در آمریکای شمالی است. این جشنواره برای نخستین بار در سال ۱۹۶۲ راه اندازی شد و مختص به اجرایی بود که برگرفته از متون نمایشی است، اما به مرور زمان، این جشنواره توسط سیاستمداران اصلی آن یعنی کریستوفر نیوتون و جکی مکسول گسترش یافت و اجرای هر نمایشنامه ای در آن میسر شد. در طول بیش از شش دهه که از عمر این جشنواره می گذرد، هنرمندان زیادی از سرتاسر جهان این فرصت را پیدا کرده تا آثار هنری خود را به مخاطبان کانادایی عرضه کنند. درست است که هم اکنون اجرای نمایشنامه های معتبر در این رپرئوار امکان پذیر است، اما همچنان اقبال بیشتری به متون نمایشی جرج برنارد شا به عنوان سوژه این جشنواره وجود دارد. چاپ جدید نمایشنامه مرد سرنوشت اثر برناردشا و با ترجمه جواد شیخ الاسلامی و از سوی انتشارات خوارزمی قرار است به زودی راهی بازار نشر شود.

اسماعیل یوردشاهیان در گفت وگو با «آرمان ملی»:

## «کودکی که فروخته شد» و زخم چرکین برده داری



آرمان ملی- هادی حسینی نژاد: اسماعیل یوردشاهیان اورمیا، شاعر، نویسنده و پژوهشگر هم روزگار ماست. از او تاکنون دوازده مجموعه شعر، ده رمان، هفت کتاب پزوهشی در زمینه های جامعه شناسی، فلسفه و پدیدارشناسی و زبان منتشر شده و به تازگی رمان «کودکی که فروخته شد» را که شاید یکی از متفاوت و تاثیرگذارترین رمان ها در مسائل اجتماعی منطقه باشد، به انتشار رسانده است. زندگی متفاوت یوردشاهیان و فعالیت های او در عرصه بین المللی، هنر و ادبیات، شاگردی محضر بزرگانی چون پرویز ناتل خانلری، داریوش شایگان، نادر نادرپور و احمد شاملوو همچنین فعالیت های او به عنوان پژوهشگر در عرصه های دانشگاهی، حضور در کنفرانس ها و مجامع بین المللی و نظریات و دیدگاه علمی و دانشگاهی او در خصوص جریان های هنری و ادبی چند دهه اخیر، ما را بر آن داشت تا در قالب گفت وگو، پای صحبت هایش در زمینه شعر و رمان، به ویژه رمان تازه او «کودکی که فروخته شد» بنشینیم.

تاکتون عناوین متعددی در حوزه داستان، شعر و پژوهش از شما منتشر شده است. پیش از آغاز بحث، آیا هدف و انگیزه مشترکی در تولید این آثار وجود داشته؟

تفسیر شخصی تان از این مسیر چیست؟  
می دانیم که رمان، محصول دوران مدرن است، بیشتر بیان نوعی نگاه به زندگی برای تفسیر زندگی و از لحاظ تعریف نوعی آفرینش جهان مجازی با کلمه موازی با جهان حقیقی ست. نویسنده هنگام نوشتن رمان، تمام عناصر حقیقی و بیرونی را تبدیل به عناصر درون رمان می کند؛ اتفاقی که کمتر در افسانه و قصه و حکایت دیده می شود. یعنی رمان پایان دهنده افسانه و حکایت و بردن فکر و ذهن انسان به جهان حقیقی و نشان دهند حقیقت زندگی است. من در هریک از آثارم، به گونه ای به این کار دست زده ام، البته با حفظ زبان و فرم، و در هریک به گونه ای به بخش و بعدی از زندگی، هستی و تاریخ جامعه پرداخته ام. در آخرین اثرم «زندانی جزیره آرزو» که از سوی نشر فرزاد روز در دست چاپ است و تا بهار آینده منتشر خواهد شد- که در آن ایران را به گونه ای نمادین جزیره آرزو قرار داده ام- تاملی داشتم بر انقلاب مشروطیت و وقایع اخیر جامعه با آفرینش حوادث و شخصیت ها در بعد زمان. در این رمان، با کالبدشکافی عوامل اجتماعی و بهت و واماندگی جامعه به چند و چون مسائل آن پرداخته ام، عشق را در روابط ادها و مسیر زندگی عادی در جامعه، جست و جو کرده ام و از حسرت و آرزوهای گفته ام که حدیث ناگفته بینان هیبه ماست. شبای مطالعه هریک از آثار من منتهی می شود که مطابق تعریفی که ارائه دادم، در رمان همه چیز هست؛ از فلسفه و تاریخ و زبان گرفته تا تفسیر زندگی و عشق و دلدادگی و غیره.

آخرین رمان شما با نام «کودکی که فروخته شد» اثری متفاوت به نظر می آید. اثری دربارۀ فروش کودکان، آن هم در قرن ۲۱. کمی در باره این اثر و انگیزه نگارش آن توضیح دهید.

نوشتن رمان «کودکی که فروخته شد» بر اثر یک سفر و یک تحقیق حاصل شد. وقتی در یک انبار، چهره غمگین و ترسیده، بی کسی و بی پناهی کودکان را دیدم، زخم بر دل و جانم نشست و فهمیدم باید بنویسم. آفرینش یک شعر و یا رمان به عنوان هنر کلامی، چنین است. گاه فکر و آید آن بر پایه یک احساس و نیاز حاصل می شود، گاه بر اثر یک دیدار و یک اتفاق. رمان دیگر من «نجوای ناتمام ادل» که بعد از انتشار بسیار زود به زبان های فرانسه و انگلیسی ترجمه و مورد توجه جوامع فکری و مراکز فرهنگی و هنری قرار گرفت نیز چنین نوشته شد. بعد از حادثه «باتاکلان» پاریس در اکتبر ۲۰۱۵ و وقتی به نمایش عکس های کشته شدگان در سالن باتاکلان رفتم، چشمم به بن کشته شده بانویی حامله افتاد که دست بر شکمش نهاده بود؛ انگار می خواسته از بچه در شکمش محافظت کند. گلوله تروریست ها، شکم او و کودکش را دریده بود. یک لحظه احساس کردم او می توانست زن من و یا دوست و دانشجوی من باشد. به هتل برگشتم و همان شب، پنجاه صفحه از رمان را نوشتم. «کودکی که فروخته شد» هم چنین آفریده شد؛ تا زخم چرکین منطقه را بنویسم و در کودکان ترکیه ای، سوریه ای، عراقی، افغانستانی و بنگلادشی و دیگر مناطق را که فروخته می شوند، برملا سازم؛ اما در قامت یک رمان در سبک رئال وتم گزارشی.

پژوهش و تحقیقات چطور و چگونه انجام شد؟

منابع شما چه بود و چه الزاماتی را در پی داشت؟  
فروش و یا به اسارت گرفتن کودکان از گذشته دور در تمام دنیا به گونه های مختلف بوده و هنوز هست. برای نمونه شما توجه کنید؛ گزارش منتشر شده دو سال پیش

خبرگزاری ها را در خصوص کامیونی که در مرز مجارستان توقیف شد و بارش کودکان کم سن و سال برای فروش اعضا بود. سفر تحقیقاتی من با گروه مطالعات دانشگاه از منظر مطالعه زبان و ساختار جمعیتی و دگرگونی خانواده، زبان و نوع گویش، و گونه زبان های رایج در منطقه بود که تصادفا با مورد فروش و خرید کودکان برخورد کردیم. و با پیگیری مساله، به وجود یک تجارت گسترده در این زمینه بدن، ساختار و کم کیف مساله را به شکل رمان در قالب روایت زندگی یکی از کودکان از میان صدها کودکی که برای استفاده های متفاوت و مختلف - از فروش اعضای بدن، تا بهره برداری جنسی و به کارگیری بی مزد در کارخانه ها به عنوان کارگران بی نام و بی هویت- نوشتم. غم زندگی هر کدامشان تلخ و زخم زنده است و داوری تاریخ و وجدان خفته بشریت را می طلبد.

گفتید هنوز هم خرید و فروش کودک در نقاط مختلف جهان در جریان است... پیرو مطالعاتی که داشتید و به جز مواردی که در منطقه خودمان مشهود است، فروش کودک یا برده داری نوین در کدام مناطق جهان بیشتر وجود دارد و واکنش ها بیشتر به آن چیست؟

در عرصه گسترده جهان به شکل پنهان، متفاوت اما سازمان یافته در میان کشورهای مدرن و پیشرفته غربی، بسیاری از کودکان فروخته و خریداری شده بعد از ارزیابی ها جسمی و تناسب و زیبایی، برای استفاده های کاری به خصوص جنسی و گاه فروش اعضا بدن خرید و فروش می شوند. در گزارشی خواندم تعداد زیادی از کودکان، به خصوص دختر بچه هادر یکن و شانگهای و دیگر شهرهای بزرگ که توسط والدینشان رها شده اند، در کانال های فضاظ بسر می برند و اگر توسط قاچاقچیان انسان گرفتار شوند، فروخته می شوند؛ کمی تامل کنید به مساله مهم کودکان کار در شهرهای مختلف و یا به مساله تجارت دختران و پسران کم سن و سال در زمینه بهره برداری های جنسی که بسیار رواج دارد. من به عنوان یک نویسنده که خود را شهروند جهان می دانم، موظف به نوشتن بودم.

گفتید اید عواید حاصل از فروش رمان «کودکی که فروخته شد» صرف حمایت از کودکان می شود. در این باره بیشتر توضیح می دهید؟

بله؛ عواید حاصل از فروش این رمان در مراسمی که در تهران و زادگاهم اورمیه و همین طور توسط انتشارات بین المللی کیدز و کادو در کانادا که ناشر ترجمه آثار من در سطح جهان هستند، به سازمان های حامی کودکان و مراکز نگهداری کودکان بی سرپرست داده خواهد شد. البته در چنین مراسمی قیمت کتاب به شکل آزاد است؛ در حقیقت در برابر اهدا، مبلغی کم و بیش توسط دوستداران رمان و خیرین هدی می شود و کتاب به عنوان تشکر به دوستان خیر تقدیم می شود.

همان طور که می دانید در حال حاضر مساله مهاجرت گسترده افغان ها به ایران و سیاست اخراج مهاجران غیرقانونی در جریان است و بخشی از این افراد هم کودک هستند. در این باره صحبتی دارید؟

مساله مهاجرت و مشکلات آن، یک مساله و مشکل تاریخی و زیستی بشر در تمام ادوار بوده است. کمی تأمل کنید؛ به مهاجرت آریایی ها (ایرانیان) در طول تاریخ که نمونه بارزش در چهل و چند سال اخیر به شکل گسترده ای رواج داشته است. مشکلات زیستی، اقتصادی و اجتماعی، فقر، جنگ، دخالت قدرت های خارجی و هزاران مساله دیگر، مشکل منطقه؛ از جمله افغانستان است. متأسفانه افغان ها را در ایران همیشه با نگاه از بالا به پایین و به عنوان افرادی فقیر، درمانده و کارگر دیده شده اند؛ در صورتی

که چنین نیست. برابر با گزارشی که دکتر احمد سعادت، رئیس دانشگاه بین المللی زنان افغانستان تهیه دیده، فقر و گسیختگی خانوادگی و اجتماعی بیشتر در ایالت های جنوبی افغانستان است و ایالت های شمالی، از مراکز شهری با جوامع تجاری و فرهنگی پویا برخوردارند و بسیار سازنده با بنیاد قوی هستند. اگر این کشور گرفتار یک حکومت با تفکر ایستا، گذشته گشته نگر و مستبد است، این مشکل در دیگر کشورها هم وجود دارد. من با زنان و دختران و مردان متفکر و اندیش ورز و پویای زیادی از افغانستان برخورد داشته ام. گروهی از این متفکران دانشگاه بین المللی آن لاین زنان افغانستان را تشکیل داده اند. پروفسور عزیزا... حکمی، رئیس مجمع دانشمندان و متخصصان افغانستان در مادریدا اسپانیا، انجمن پژوهشگر افغانستان را تشکیل داده است. اگر افغانستانی ها به ایران و دیگر مناطق مهاجرت دارند، باید کمی تأمل کنیم که هم وطنان ما ایرانیان هم به دیگر کشورها مهاجرت کرده اند. ما همه انسانیم و باید بپذیریم این مرزبندی ها نمی تواند انسان ها را از هم دور کند. من به عنوان یک نویسنده اهل ارومیه آذربایجان که در عرصه جهانی قلم می زنم و فعالیت می کنم، خود را شهروند آزاد جهانی می دانم و زبان شیرین فارسی را برای نوشتن انتخاب کرده ام.

توجه به انسانیت و روابط انسانی از بارزهای اصلی آثار شما به شمار می آید. در این باره توضیح دهید.

قبلاً گفتم که رمان، نوعی تفسیر زندگی و تأمل در توالی تاریخ حیات آدمی و چگونگی زیست او است. ادبیات در تمام ارکان زندگی نفوذ دارد و به خاطر حضور نامرئی ادبیات در لحظه به لحظه گذر زندگی ماست که زندگی و سنگین مسائل تحمل پذیر می شود. در حقیقت بدون ادبیات، زندگی حیات و تاریخ آدمی و هستی، بی معنا و ناپایدار می شود. ما دنیا را با ادبیات به خاطر می سپاریم. نویسنده و شاعر معاصر و حال حاضر باید علاوه بر داشتن دانش و تحصیل دانشگاهی، یک روانشناس، جامعه شناس، زبان شناس و فردی آگاه و مسلط بر مسائل روز باشد و زندگی و تفکر چندبعدی و چندساحتی داشته باشد. می دانید؛ دیگر دوران کتاب در شکل و فرمت کاغذی تمام شده است، چندی نخواهد گذشت که کتاب در همان فرم و شکل اما در هویت تصویری و مجازی با کدهای مشخص عرضه شود؛ طوری که هر خریدار، کد خاص خود را خواهد داشت تا اقتصاد کتاب رعایت شود، اما در شناخت خود و تأمل در روند گذار زندگی از گذشته و اکنون، لطفاً کمی در آثار من چه رمان و یا شعر تأمل کنید؛ من به عنوان مثال در کتاب «اورمیای بنفش» یا «بیان اسطوره دختر اورمیا که نگهبان آب است و هجوم قوم آشور و کشته شدن دختر اورمیا، رویدن زنبق های بنفش از خاک او، به گونه ای توجه همه را به خشک شدن دریاچه اورمیه جلب کردم و در کتاب شعر «مادرم زنی زیبا بود» به وجود و حضور زن در عرصه زندگی پرداختم. در رمان «آنجا که زاده شدم» که بسیار معروف است، به زبان های مختلف ترجمه و در آمریکا در پنجاه هزار نسخه منتشر شده و پنج ستاره فروش بالای آمازون را کسب کرده، ورود علم و آموزش و طب نوین را به ارومیه بیان کرده ام. در رمان «سامانچی قیزی» (دختر کاه فروش) وجود زن در عرصه جامعه و جنگ و ویرانی را به تصویر کشانده ام. در رمان «رای و رعنا»، عشق و زندگی را در برابر جنگ قرار داده و عفریت جنگ را به تفسیر کشانده ام. در رمان «شکار آهوان» به شامگاه مهاجرت و در به دری را و در رمان «نجوای ناتمام ادل» مساله ترور و تروریست و مرگ آدمی را و در رمان «داغ غبار» ایستایی جامعه و حاکمیت

یک فکر و ایدولوژی تمامیت خواه را که باغ زندگی آدمی افسرده و گرفتار غبار می کند، بیان کرده ام. با نوشتن رمان دلباختگان بی نام شهر من که روایت یک شهر و آدم های آن در طول صد سال است، سبک رمان محض را ایرانی ارائه داده ام. یک نویسنده جز این چه می تواند بکند که تاریخ را به شهادت زندگی مردم جامعه اش بخواند و به شهادت بگیرد. اجازه بدید شیرین ترین خاطره زندگیم را در پایان این مصاحبه نقل کنم. سال ها پیش با قطار از پاریس راهی آمستردام هلند بودم. در صندلی مقابل من دو دختر جوان دانشجوی نشسته و مشغول مطالعه و بحث در زمینه تراژدی نوین و مدرن و ادبیات در پیوستگی جهانی بودند و ترجمه کتاب «اورمیای بنفش» مراد در دست داشتند؛ این آرزوی من و هر نویسنده در کشورش است. تا آمستردام در سکوت به بحث و صحبت آن ها گوش سپردم و در ایستگاه آمستردام، خودم را به آن ها معرفی کردم. آه چه برخورد مشوقانه ای با من داشتند. حرف و پیام من به همه به خصوص به اهل فرهنگ و کتاب این است که از ادبیات (شعر و رمان) کشورمان حمایت کنید. زیبا نیست که تیراز کتاب به این حد ناچیز نزول کرده است. حمایت و مطالعه آثار داخلی به خصوص آثار شاعران و نویسندگان جوان باعث رونق گرفتن کتاب و ارتقای ادبیات ایران و توجه جهانیان به آن خواهد شد. ادبیات هر کشور بدون توجه مردم آن کشور، هرگز جهانی نخواهد شد. لطفاً، لطفاً کتاب بخوانید و از آثار شاعران و نویسندگان حمایت کنید.

تا آنجا که می دانم؛ اخبار در یک جشنواره بین المللی ادبی نیز شرکت داشته اید. جریان از چه قرار بود؟

بله؛ ما گذشته یعنی از یازده تا شانزده مهراهم (مطابق با سوم تا ششم اکتبر) در جشنواره جهانی شعر و ادبیات جهانی اسکی شهر ترکیه به عنوان سخنران و یکی از مهمان های اصلی دعوت شده بودم. شهرداری و مقامات دانشگاهی شهر امکانات خوبی برای جشنواره فراهم کرده بودند. مدیر کنفرانس، حیدر اگلیون شاعر معاصر ترکیه بود و نویسندگان و شاعران ترکیه و دیگر کشورها دیدار و در خصوص مسائل ادبیات صحبت زیادی داشتیم. در رنل روز سوم کنفرانس که وقت سخنرانی من، دکتر مینا آقازاده و خانم طاهره میرزایی، شاعر و مترجم - از دیگر مدعوین جشنواره - بود، از ادبیات ایران و جهان گفتم و شاعران و نویسندگان معاصر ایران و آثارشان را معرفی کردم. همچنین بر پیش رو بودن شعر و رمان و ادبیات معاصر ایران با همه مشکلات تأکید کردم، نمونه هایی ارائه دادم و با آثار هنری و ادبی کشورهای دیگر جهان مقایسه کردم. از همه شاعران و نویسندگان و ناشران حاضر در جشنواره دعوت کردم که توجه دقیق و عمیق با پرهیز از سیاست و مسائل دیگر به رمان و شعر معاصر ایران و آثار نویسندگان و شاعران معاصر ایران داشته باشند که بسیار مورد توجه قرار گرفت و همانجا هم به کنفرانس جهانی ادبیات در مادرید و استانبول دعوت شدم.

آیا در حال حاضر مشغول نگارش یا انتشار عنوان یا عناوین تازه ای در بازار نشر هستید؟

در حال نوشتن سه رمان تازه هستم. باید به این نکته اشاره کنم که من دو یا سه رمان تا هم زمان در طول زمان می نویسم؛ هر روز یا هر وقت در قضا و احساس یکی بودم، به نوشتن آن می پردازم. در حال حاضر مشغول نوشتن رمان متفاوت «در روسیه پرنده های میزند» هستم که داستان فرار و پناهنده گی یک وکیل دادگستری همراه با گروهی از سیاستون به روسیه و غربت تنهایی و در نهایت مرگ هنگام فرار از روسیه است که رمانی اجتماعی و سیاسی است. رمان دیگرم با عنوان «بل» یا «رفنگان» که رمان فلسفی در حکایت مرگ است، حکایت شهری ست با رودخانه و پلی که هر روز همه می خواهند بروند و رفنگان دیگر بر نمی گردند، اما همه می خواهند بروند. رمان دیگرم «زوال خانواده یورد» که رمانی متفاوت درباره زوال خانواده در ایران است. ضمناً همچنان مشغول تحقیق و نوشتن کتاب فلسفی اینکه ضعف و زوال قدرت مداران و حاکم به مرگ مشاوران و همکارانش می رسد. چهار کتاب تازه ام تجدید چاپ رمان «دختر کاه فروش (سامانچی قیزی)» همراه با برگزیده اشعارم با نام «شنیدن عطر شب بوها» توسط انتشارات شمع سوزان در تبریز در دست چاپ است. رمان روانشناختی «آماده بود که برویم» توسط انتشارات مروارید در انتظار چاپ است و رمان «پایان او» با مجموعه شعر «عشق و گل سرخ» در دست انتشارات سرزمین اهورایی (پول) است و همان طور که گفتم رمان «زندانی جزیره آرزو» توسط نشر فرزاد روز در دست آماده سازی و کسب مجوز برای چاپ است. همان طور که استادم دکتر خانلری می گفتند؛ نوشتن کار ناتمام ماست، و من هم چنان می نویسم تا به تفسیر و شناخت زندگی برسیم... نمی دانم هنوز رسید یا نه.

